

هویت طلبی و برابری خواهی: مبارزه ای علیه نژادپرستی، نئوفاشیسم و نئوکولونیالیسم

محمدرضا گردیزی

mohammadrg2001@yahoo.com

<http://tedepe.blogspot.com/>

در عرصه مساله ملی ما در ایران شاهد هیچگونه دمکراتیزاسیون و عادی شدن نیستیم. وضعیت ملل ساکن در ایران هر دهه که می گذرد بدتر از گذشته می شود. در حالیکه در عرصه ملی در کشورهای همسایه افغانستان، عراق و ترکیه بسیار چیزها و با سرعت زیاد در جهت مثبت در حال عوض شدن است، در ایران هیچ چیز مثبتی رخ نمی دهد و حوادث چندان امیدوی به آینده ایجاد نمی کنند. در این کشور از وجود روند دمکراتیزاسیون و نرمال شدن موضع دولت و جامعه فارس نسبت به ملل غیرفارس نمی توان صحبت کرد. دولت هیچ گامی هر چند کوچک برای نرمال کردن اوضاع بر نمی دارد، می بایست این واقعیت را دید. موضعگیریهای دشمنانه و رفتار استعمارگرانه دولت جمهوری اسلامی ایران در رابطه با ملل غیرفارس ایران و مناطق ملی و در راس آنها ملت ترک و مملکت آذربایجان، ایران را به سرعت تبدیل به عضوی از نظامهای تاریک و بشدت عقب مانده و ضدانسانی جهان می سازد. ایران در مسیری بسیار نادرست - که با گذشت زمان برگشت از آن سختتر و ناممکنتر میشود - گام بر میدارد. این مسیر کاملاً در خلاف مسیر متمدن شدن و دمکراتیزاسیون و در تخالف با روند نوزائی و تجدد جامعه ایران است. این مسیر نادرست مساله ترک و مساله ملی در ایران را کم کم به صورت غیرقابل حل در داخل چهارچوبهای فعلی درمی آورد، با غیرقابل حل شدن مساله ملی و مساله ترک در ایران نیز، موقعیت ایران و امکان حیات آن به شکل یک واحد سیاسی یکپارچه ضعیفتر می شود و آرایش چهارچوبهای جدید به ضرورتی اجتناب ناپذیر و وظیفه ای تاریخی مبدل می گردد.

مساله محوري از دیدگاه ملت‌های ساکن در کشور کثیرالمله مثل ایران، حقوق فردي شهروندی مانند حق تعلیم و تعلم به زبان مادري و حقوق گروهی ملی مانند حق تعیین سرنوشت و از جمله تشکیل دولت‌های ملی و دولتی-رسمی شدن زبان ملی شان است. میتوان از همه اینها یک کاسه بنام حقوق بشر و دموکراسی خواهی یاد کرد. اما از دیدگاه دولت ایران و گروه قومی مسلط فارس در ایران (منظور نخبگان سیاسی و فرهنگی و ... شان) مساله ملی، مساله ای نژادی (نژاد آریا و نژاد ایرانی و عدم اختلاط با نژادهای عرب و ترک)، مساله ای حماسی-تاریخی (شکست از اعراب و ترکان، حاکمیت سیاسی چهارصد ساله اعراب و هزار ساله ترکان)، مساله ای دینی-مذهبی (قبول دین اسلام به جبر اعراب و مذهب شیعی به جبر ترکان) و منافع سیاسی (استثمار و استیلای منابع طبیعی و ثروت نفتی عربستان ایران، حاکمیت بر جزایر سه گانه خلیج عربی، تسلط بر منابع روآبی و زیرآبی دریای خزر متعلق به جمهوری آذربایجان و ...) است. از همین روست که برای دولت ایران و قومیت‌گرایان فارس، پاکسازی ایران و هویت ایرانی از هرگونه عنصر و اثر ملی و هویتی ترک و عرب تنها روش حل مساله ملی و ایضا ترک ستیزی و عرب ستیزی عنصر مرکزی در تعریف هویت ملی فارسی-ایرانی است.

در چنین شرایطی مبارزه برای پایان دادن به محرومیت ملت‌های ساکن در ایران از حقوق ملیشان، از جمله رسمی شدن زبان‌هایشان و خواستشان برای تشکیل دولت ملی خودشان، از مبارزه صرف برای حقوق بشر و دموکراسی هم بسیار فراتر رفته و به مبارزه ای علیه نژادپرستی، نئوفاشیسم و نئوکولونیالیسم دولتی تبدیل شده است. بنابراین مساله طلب رسمی شدن زبان‌های ملی در ایران و تشکیل دولت‌های ملی اقلا در قالب فدرالیسم را میبایست علاوه بر دموکراسی خواهی و حقوق بشر در چهارچوب گسترده تر مبارزه علیه نژادپرستی، نئوفاشیسم و نئوکولونیالیسم دولت قومیت‌گرای فارس و نخبگان و تشکلهای فرهنگی و سیاسی منسوب به این قومیت مسلط در ایران دید و ارزیابی کرد.

مسیر نادرست قوم و روشنفکران فارس

در ایران همه گروه‌های ملی ایران، روشنفکران و تشکیلات سیاسی‌شان مدافع و خواستار حقوق ملی خود در قالب مطالبات مدنی، مدرن و دموکراتیک اند. تنها گروه قومی که اکثر روشنفکران و سازمان‌های سیاسی اش همیشه مخالف این خواسته‌های منطقی، مدنی، مسالمت آمیز و دموکراتیک بوده است خلق فارس میباشد. ایران در چشم قومیت‌گرایان فارس داخل و خارج دولت، همیشه سرزمینی آریائی است و خواهد ماند. آنها هرگز سهمیم شدن ترکان در این ایران آریائی را نتوانسته اند هضم کنند. از اینروست که حتی در نزد دموکرات‌ترین فارسها، حل مساله ملی در ایران عبارت است از شناختن ترکان ایران به عنوان اقلیتی قومی مهمان در ایران تحت کنترل و حاکمیت زبان، فرهنگ، هویت و قوم صاحبخانه فارس. این وضعیت در یک صد سال گذشته هرگز عوض نشده است، امروز نیز وضعیت همان است. از این روست که نخبگان فارس شامل رهبران جمهوری اسلامی، مفاهیمی مانند تکثر، پلورالیسم، چندگانگی، تجدد و مدرنتیبه، حقوق بشر و ... را بویژه در عرصه گروه‌های ملی، ملت‌ها و اقلیت‌های ملی نمی پسندند.

سیری در نوشته های فرهنگیان و قلم بدستان فارس نشان می دهد که قاطبه توده فارس نیز مانند دولت جمهوری اسلامی و روشنفکران فارس، مخالف سهمیم کردن ترکان در قدرت و سهم دادن به آنها در تعریف هویت، زبان و فرهنگ ایرانند. زیرا تکثر و حقوق بشر در ایران یعنی دولتی جدید، یعنی دولتی که ترکان همراه و برابر با فارسها از عناصر تشکیل دهنده و موسس اصلی آند، یعنی دولتی شدن زبان ترکی، یعنی سهمیم شدن ترکان و فارسها با سهمهایی برابر از این دولت و اقتدار جدید، یعنی دارا شدن حق رای و اعتراض و وتوی ترکان دولت ایران و نخبگان فارس اینها را نمی خواهند. آنها می خواهند ملت ترک در ایران را ابتدا تبدیل به اقلیتی قومی در این کشور بکنند و سپس بالکل در جامعه فارس مستحیل نمایند. (آنها در این هدف خود موفقیت نسبی نیز بدست آورده اند، و توانسته اند درصد فارسزبانان ایران را از ۸ درصد در اوایل قرن بیستم به ۳۲-۲۴ درصد در اوایل قرن بیست و یکم برسانند). این است مانع عمده حل مساله ملی در یک سد سال اخیر در ایران. خلق فارس تا زمانی که این بیفرهنگی سیاسی و ذهنیت نژادپرستانه را از خود و روشنفکران و تشکیلات سیاسی فارستان پاک نکرده است مانع اصلی در راه ایجاد ایرانی دمکراتیک، متمدن و بافرهنگ باقی خواهد ماند. تبلیغ و آموختن این آرمانهای مدنی، مدرن و فرهنگ دمکراتیک به خلق فارس و گسترش آنها در مملکت فارستان البته که در میان وظایف خلقهای غیرفارس ایران و مخصوصا ترکها نیز میباشد. اما ما ترکان در این مورد کوتاهی کرده ایم. ما نتوانسته ایم موضع ضدانسانی و انعطاف ناپذیر دولت فارسگرا و نخبگان فارس را به اندازه کافی درک کرده و آنرا به نحو شایسته ای افشاء و به مردمان ایران و جهانیان تشهیر کنیم. زیرا که برای انجام این امر، جسارت سیاسی و اراده لازم را نداشته ایم. ما ترکان نتوانسته ایم مادا و معنا خود را برای رهائی خود و آذربایجان از قید و انقیاد قوم و زبان و فرهنگ فارسی و استعمار فارستان آماده سازیم.

سیاست تضییق و سرکوب نادرست است

در رابطه با زبان ترکی در قوانین، بخشنامه ها و در کارکرد مقامات محلی صدها و هزاران ممنوعیت آگاهانه و عامدی پخش شده در همه جا وجود دارند. برای رها کردن زبان و فرهنگ ترکی از سیاسی شدن، می بایست به ممنوعیتهای دولتی و رسمی اعمال شونده بر این زبان در ایران پایان داد. آینده مردم ایران و ایران با چنین ممنوعیتهای بی معنی و احمقانه نمی بایست متلاشی شود. یکی از راههای جلوگیری از سیاسی شدن بیش از حد مساله گروههای ملی در کشورها و جوامع دمکراتیکی که حقوق گروههای ملی را تضمین نموده اند، بحث و گفتگوی آزادانه این مسائل نه تنها از سوی سیاستمداران قومیتگرای افراطی، بلکه از طرف متخصصان عرصه هائی مانند حقوق، سوسیولوژی، زبانشناسی و ... است. این مدلی است که در ایران نیز باید تحقق یابد و تعقیب شود. برخورداری ملل ایران از آزادیهای حقه خودشان، امید به آینده آنها و اعتماد به نفس مردم ایران را افزایش خواهند داد. گسترش دائره حقوق ملل و اقلیتهای ملی ساکن در ایران، ضرورت گذار ایران به نظامی دمکراتیک و لازمه دمکراسی نیز است. در دمکراسیها نه تنها دیدگاههای سیاسی شهروندان، بلکه هویتهای گروههای ملی، زبانی، فرهنگی و دینی و اعتقادی و نیز می بایست در چهارچوب دیالوق و گفتمانی متقابل در عرصه های

عمومی امکان تمثیل و انعکاس برابر و متساوی داشته باشند. محدود کردن و یا تضییق حق تمثیل، وصف دمکراتیک بودن نظام را به همان اندازه کاهش می دهد.

با اعاده حقوق ملی معوقه ملل غیرفارس مسلمان در ایران و ایجاد و تضمین برابری مطلق آنها با فارسها، غنای فرهنگی ایران و حقوق معوقه این ملل تضمین خواهند شد. اگر دولت جمهوری اسلامی ایران بتواند به ندای عقل سلیم پاسخ دهد و در کوتاه مدت به اجرای بندهائی ناقص از همان قانون اساسی خود مانند تعلیم و تعلم به زبانهای مادری - که گشایشی کوچک در مساله ملی در ایران اند اما دولت خود آنها اجرا نمی کند- اقدام نماید، روشن خواهد شد که بسیاری از نگرانیهای قومیتگرایان افراطی فارس و سران جمهوری اسلامی در اینباره بی اساس است. البته با درنظر گرفتن موضع بسیار سرسختانه و دشمنانه مقامات رسمی و دولت جمهوری اسلامی ایران علیه زبان، فرهنگ و هویت ملل مسلمان غیرفارس ساکن در ایران و بویژه دشمنی و کینه تاریخی نخبگان فارس با زبان، فرهنگ و هویت ترکی، نمی توان انتظار بهبودی یک شبه در مساله ملی و وضعیت ملل غیرفارس در ایران را داشت. اما از طرف دیگر انتظار به برداشتن گامهائی هر چند کوتاه، اما پیوسته و آزادی گسترانه از طرف دولت و مقامات رسمی مدیریت مساله ملی با ذهنیتی آزادیخواهانه، حق همه شهروندان و ملل ساکن در ایران است.